

جنس رَوَدِ سَویِ جنس

«گفتاری در جناس»

حسن جعفری تبار*

چکیده

جناس، آوردنِ واژگانی است همگون در لفظ، با معنایی غیر همگون. قید لفظ، هم‌زمان هم به گفتار و هم به نوشتار اشاره دارد. به بیانی دیگر، جناس هم صنعتی است موسیقایی و هم خوش‌نویسانه. بر بنیاد قاعدهٔ «جنس رود سوی جنس»، کلمات نیز ناخودآگاه، هم‌جنس خود را می‌یابند و با هم می‌نشینند و این، شیرین‌ترین جناس-هاست. اگر دو لفظی که در معنا با یکدیگر مختلف است، در شش چیز (نوع حروف، تعداد آن‌ها، شکل و هیأت و حرکتشان، نقطه، نگارش و ترتیب حروف) مشترک باشد، جناس تام است و اگر در یکی از آن شش، با یکدیگر فرق کند، جناس را غیر تام نامیده‌اند. اما اگر اختلافِ دو لفظ در بیش از یکی از آن شش امر باشد، جناس، مطلق است. زیباترین جناس‌ها جناس شبه اشتقاق است.

کلید واژه

جناس - تجنیس - ایهام - بدیع.

* استادیار و عضو هیأت علمی دانش‌گاه آزاد اسلامی - واحد تهران شمال.

درآمد: جناس (تجنیس، تجانس، مجانست، عطفِ رَجَز) در لغت به معنی هم‌گونی و مشابهت است؛ اگرچه از اصمعی (د ۲۱۶ ق / ۸۳۱ م) نقل کرده‌اند (زیبیدی، ۵۱۶؛ و مدنی، ۲۳) که این معنا را غیرِ عربی و برساخته (= مُؤَلَّد) دانسته. جناس، که به «گونه کردن» ترجمه‌اش کرده‌اند (رامی، ۵) در اصطلاحِ بلاغت و بدیع، آوردنِ واژگانی است هم‌گون در لفظ، با معنایی غیر هم‌گون. برای مثال در این بیت فردوسی: «خرامان بشد سوی آب روان / چنان چون شده باز یابد روان»؛ واژه «روان» دوبار به شکلی هم‌گون در دو معنی (جاری / جان) بکار رفته است. از سخن ابن مُعْتَز (ص ۲) برمی‌آید که ادیبان متقدم در دو نکتهٔ بدیعی جناس و مطابقه از متأخرانش سبقت گرفته‌اند و ابن رشیق (ص ۳۳۱) بر آن است که گذشتگان، اصطلاحِ تجنیس را نمی‌شناختند و رُوبَةُ بن عَجَّاج، شاعر قرن دوم هجری، جناس را «عطفِ رَجَز» نامیده است. هم‌چنین جناس را گاه پدیده‌ای ادبی دانسته‌اند که مبتکرانش ساکنان شرق نزدیک و بین‌النهرین و مصر بوده‌اند (بیتزل، ۵).

تمامت اقسامی را که از جناس در تاریخ ادبیات برشمرده‌اند به سه گروه کلی تقسیم می‌کنیم: جناس تام، جناس غیر تام و جناس مطلق. در جناس تام، دو لفظ، آشکارا به هم شبیه‌اند، هم‌چون «روان و روان» در بیت پیش. در جناس غیر تام، دو لفظ، شبیه هم‌اند، اما یکی از آن دو، چیزی کم یا زیاد دارد، هم‌چون دو لفظ «نام» و «نامه». در جناس مطلق، دو لفظ یا عبارت در سخن آمده که به گونه‌ای شگفت و نهان، هم‌جنس بنظر می‌رسند، گرچه به شکلی تمام، هم‌شکل نیستند؛ چنان‌که شاملو می‌گوید (شکفتن در مه): «با چشمانی از سؤال و عسل و رخساری برتافته از حقیقت و باد»؛ در این جا «سؤال» و «عسل» به طرزی مرموز با هم شبیه‌اند و کلام از این هم‌سانی، زیبا شده است. سخن از جناس را در دو گفتار «مبانی جناس» و «اقسام جناس» پیش می‌بریم:

الف. مبانی جناس:

این گفتار به چیستی جناس، مفهوم شناسی، زیبا شناسی، روان‌شناسی و جامعه شناسی آن می‌پردازد.

۱. **ضرورت وجود دو واژه صریح:** برای تحقق جناس، به کمینه دو واژه (دو رکن جناس؛ دو کلمهٔ متجانس) نیاز است و اگر از یک واژه، دو معنی به ذهن متبادر شود، بی‌گمان جناس نیست؛ اگرچه ممکن است ایهام (در بدیع معنوی) باشد.



بدین‌سان جناس همان لفظ مشترک (polysemy) نیست و فقط آن‌گاه که لفظی مشترک، در متنی یگانه، در هر دو معنای مشترکش بکار رود جناس محقق شده. هم‌چنین «جناس مقلوب مُستوی» را به دلیل تکرار نشدن رکن دوم نباید جناس دانست؛ این جناس را در جمله‌هایی گزارش کرده‌اند که می‌توانشان باری دیگر، از آخر به اول خواند و مثال همیشگی این است: «شو همره بلبل به لب هر مهوش شکر بترازی وزارت برکش»؛ و نیز «و رَبَّكَ فَكَبِّرْ» (مدثر ۳/۷۴) و «كُلُّ فِي فَلَكٍ» و «سنان بن آنس» لیکن ساختار هر یک از این جمله‌ها فقط یک بار آمده‌اند و هم‌جنس آن‌را نیاورده‌اند. بی‌گمان می‌توان میان دو جزء «و رَبَّكَ» و «فَكَبِّرْ» / «كُلُّ فِي» و «فَلَكٍ» / «ترازو» و «وزارت» / «سنان» و «آنس» به جناس اقتضاب باور داشت، اما جناسی در خود گزاره نیست.

۲. جناس در واژه‌های محو: اگر با آوردن یک لفظ، دیگر لفظی هم‌گون (نه معنایی دیگر) به ذهن تبادر کند، آن را «جناس اشاره» نامیده‌اند (طیبی، ۴۰۸)؛ چه در این‌جا لفظ دوم را به اشاره مشخص کرده‌اند نه به صراحت (تفتازانی، مطول، ۳۵۸؛ و ابن رشیق، ۳۳۲؛ و حسینی نیشابوری، ۱۰۹). بدین سان عبارت «نخ سوزن» در این جمله از لطایف عامیانه امروز، جناس اشاره است گرچه فقط یک بار بکار رفته است: «او میوه را دوست دارد نخ سوزن، سیب را» زیرا عبارت «نخ سوزن» یادآور کلمه «مخصوصاً» در ذهن است که از نظر لفظی با یک‌دیگر هم‌گون است (= جناس شبه اشتقاق). در عربی به این بیت استناد کرده‌اند: خُلِقَتْ لِحْيَةُ مُوسَى بِاسْمِهِ / وَ بِهَارُونَ إِذَا مَا قَلْبَا (ریش موسی را با نامش و با عکس هارون می‌تراشند)؛ زیرا موسی، یادآور لفظی دیگر است (موسی = تیغ) و با آن جناس تام دارد، و هارون (هرون) نیز با عکس خود (= نوره) به جناس قلب، متجانس است لیکن الفاظ دوم (موسی در معنی تیغ / نوره) به صراحت در سخن نیامده است، بلکه بدان اشارت کرده‌اند. نیز وقتی بگویند: «ای حمزه، نامت در دهان و قلبت آشکار است» حمزه با حمزه (شراب، آب دهان) و با حمزه (شعله، آتش در دل) جناس اشاره دارد زیرا لفظ حمزه، آن دو را در ذهن حاضر کرده. مولانا می‌گوید (مثنوی، ۲/۲۰۰۹): «توبه کن وز خورده استفرغ کن / و جراحی کهنه شد رو داغ کن»؛ واژه استفرغ در این-

جا بخوبی یادآور/ستغفار هم هست. بر بنیاد نقلِ سبکی (ص ۴۳۲) برخی این جناس را «جناس رساله» نامیده‌اند.

اگر در جناس اشاره، یک رکن جناس آشکار است، در «جناس اضمار» اما، هیچ-یک از دو رکن را به صراحت ذکر نمی‌کنند و هر دو لفظ آن را فقط به اشارت و کنایت می‌توان فهم کرد؛ چنان‌که بگویند: «و قلبه قسوهً یحکی أبا أوسٍ» (قلب او از سختی، یادآور ابا اوس است) زیرا نام پدر اوس، حجر بوده است و با تبادر آن به ذهن، حَجَر (= سنگ) را خواسته‌اند. پس حجر (حجر بن اوس) و حجر (سنگ) متجانس است، اما هیچ‌کدام در سخن نیامده و به هر دو اشاره کرده‌اند. نویری (ص ۹۷) جناس اشاره را «جناس معنی» نام نهاده و صفدی (ص ۴۲ و ۷۸) «جناس معنوی» و گرکانی (ص ۲۱۶) برای جناس اضمار در زبان فارسی به این بیت استناد کرده: «احتمال نیش کردن، واجب است از بهر نوش / حمل کوه بیستون با یاد شیرین بار نیست»؛ شاعر یکی از دو رکن تجنیس را ذکر کرده (= شیرین در مصراع دوم)، اما رکن دیگر را (= شیرین) در ضمیر خویش اندیشیده و با لفظ «نوش» بدان اشاره کرده، لیکن این مثال را در اصطلاح، نه جناس اشاره می‌توان دانست و نه اضمار گرچه با هر دو قرابتی دارد؛ زیرا در جناس اضمار هیچ یک از دو رکن را ذکر نمی‌کنند و شاعر در این بیت، به یکی از دو رکن، اشاره کرده. هم‌چنین در جناس اشاره، اگرچه به یکی از دو لفظ متجانس اشاره می‌کنند لیکن باید این لفظ با آن لفظ متبادر شده، به گونه‌ای هم‌جنس باشد؛ اما در مثال گرکانی، لفظ نوش با لفظ شیرین، جناسی ندارد. اما ازین قبیل است شعر سعدی (گلستان): «سگی را لقمه‌ای هرگز فراموش / نگردد و زنی صد نوبتش سنگ / وگر عمری نوازی سفله‌ای را / به کمتر چیزی آید با تو در جنگ» که در آن، واژه سفله، یادآور گریه است که با سگ، تناسبی دارد.

برای این دو گونه بدیع معنوی که آن را «ایهام تبادر» نیز نامیده‌اند (شمیسا، ۱۳۳) می‌توان مثال‌هایی زیبا در ادبیات پارسی یافت؛ سعدی در گلستان می‌گوید (ص ۸۴) : «هارون الرشید سیاهی داشت خصیب نام؛ مُلک مصر به وی ارزانی داشت»؛ خصیب، یادآور «خصب» (ارزانی) است که با «ارزانی داشت» متشابه است. در آخرین تحلیل باید نظر کسانی را تأیید کرد (هاشمی، ۴۰۲ و ۴۰۳) که هر دو جناس اشاره و اضمار را از اقسام بدیع معنوی شمرده‌اند، گرچه نمی‌توان نقش الفاظ را در آن دو بکلی فراموش کرد.

۳. **ضرورت وجود دو معنی متفاوت:** نفسِ تکرار دو لفظ، جناس نیست و باید از این تکرار، دو معنی هم بخواهند. بدین‌سان تکرار واژه «نیست» در این مصراع از حافظ: «در سراپای وجودت هنری نیست که نیست» ممکن است «تکریر» (شمس قیس، ۳۰۴؛ و واعظ کاشفی، ۹۲؛ و مغربی، ۴۱۲) یا «تردید» (ابن رشیق، ۳۳۳) باشد، اما جناس نیست. همین‌طور است تکرار «اصل» در این مصراع از غزلیات شمس: «که اصلِ اصلِ هر ضیایی» که برای تأکید است (دسوقی، ۴۱۲). هم‌چنین تصدیر (سُبکی، ۴۳۳) یا تکرارهای دیگر (اعاده) را که بی دلیل محقق می‌شود (مغربی، ۴۱۹؛ خطیب، ایضاح، ۴۱۹) یا به علت اشتباه رخ می‌نماید (dittography) نباید جناس دانست. همین‌گونه است با هم آوردنِ واژگانی متفاوت و متجانس ولی هم‌معنی، که نمی‌توان جناسشان پنداشت؛ ابن قتیبه (ص ۹۶) ترادفِ چهار واژه هم‌معنای مُشَلِّ و شلول و شُلُّش و شَوْل را (به معنی چابک) در بیتی از اعشی (د؟ ق/۶۲۹ م) بیهوده دانسته و آن را از بابِ تجنیس، تحسین نکرده. گاهی ادیبان (به نقل از سبکی، ۴۳۳) تکراری را که چیزی از حیث لفظ اضافه دارد، زیبا شمرده‌اند و آن را «جناس ترجیع» نام نهاده‌اند؛ هم‌چون تکرار دو عبارت «بهم» در «إِنَّ رَبَّهُم بِهِمْ يَوْمئذٍ لَّخَبِيرٌ» (همانا پروردگارشان از ایشان آگاه است).

لیکن اگر لفظی یگانه، یک بار در معنی حقیقی خود بکار رود و دیگر بار در معنی مجازیش، می‌توان از جناس سخن گفت و برخی آن را «جناس تام تصویری» (فضیلت، ۳۰) یا «جناس تام ادعایی» یا «جناس تام معموله» (شمیسا، ۵۰) نامیده‌اند؛ چنان‌که اخوان ثالث می‌گوید: «ای خوشا آمدن از سنگ (جُمود) بُرون / سَرِ خود را به سَرِ سنگ (سنگ در معنی حقیقی) زدن». هم‌چنین سعدی می‌گوید: بیا که ما سَرِ هستی (= خودبینی) و کبریا و رعونت / به زیر پای نهادیم و پای بر سَرِ هستی (جهان). بدین‌سان می‌توان گفت تکرار واژه با معنایی عمیق‌تر نیز جناس است (ریچاردز، ۱۸۱)؛ پس واژه «انسان» در این جمله، جناس دارد: «ضرورت نیست که انسانی بزرگ باشی؛ فقط انسان بودن، کافی است»؛ زیرا مخاطب این سخن با شنیدن دومین انسان، سطحی دیگر از معنی آن را درمی‌یابد که با سطح معنای انسان نخستین متفاوت است. سُبکی (ص ۱۳) به وجود جناس میان دو کلمه «تخشی» در این آیه قرآن (احزاب ۳۷/۳۳) اشاره می‌کند: وَ تَخَشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ (تو از مردم می‌ترسی اما بهتر است از خدا بترسی) و چنین استدلال می‌کند که ترسیدن دوم با ترسِ نخست متفاوت است.

هم‌چنین است تکرار دنیا و آخرت در این عبارت: «یا مَنْ لَهُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ، اِرْحَمَ مَنْ لَيْسَ لَهُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ».

گاهی ادیبان متقدم (سبکی، ۴۳۴) نوعی تکرار را به حالت اضافه و اتصال، زیبا دانسته‌اند و آن را «تجنیس اضافه» نام نهاده‌اند؛ هم‌چون بدر تمام و لیل تمام. ابن رشیق پس از آن که می‌گوید (ص ۳۳۰، ۳۳۱) رمانی «تجنیس مضاف» را «تجنیس مُزَاج» نامیده، آیه‌های «يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ» (نساء ۱۴۲/۴) و «إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُونَ، اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ» (بقره ۱۴/۲، ۱۵) و «فَمَنْ اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ» (بقره ۱۹۴/۲) را برای آن مثال آورده و توضیح داده که باید این جناس را در بیانی متصل انشا کنند نه در حالتی منفصل. سپس او آن جناس را از جنس مجاز و استعاره شمرده، زیرا مُراد از خُداع و استهزا و تعدی، معنای مجازی مجازات و کیفر است نه حقیقت نیرنگ و ریشخند و تجاوز. از بیان ابن رشیق معلوم می‌گردد که مقصود از جناس اضافه، همان اتصال یک لفظ با دو سطح متفاوت از معناست، هم‌چنان که «تمام» در بدر تمام (ماه کامل) با لیل تمام (شب دراز، یلدا) اندکی متفاوت است.

۴. جناس در گفتار و نوشتار: دو واژه متجانس باید در «لفظ» به هم شبیه باشند

و قید لفظ، هم‌زمان هم به گفتار و هم به نوشتار اشاره دارد. به بیانی دیگر، جناس، هم صنعتی است موسیقایی و هم خوش‌نویسانه و بدین‌سان، «شراب» و «شرار» با هم متجانس است چون شنیدارشان هم‌گون است، و «بوسه» و «توشه» نیز با یکدیگر جناس دارد، چون نوشتارشان به هم می‌ماند. برخی جناس را فقط بحثی از مسموعات دانسته‌اند نه از مکتوبات (شمیسا، ۵۱) اما ادبیات را نباید به موسیقی فروکاست و شأن زیبایی سخن نوشتاری را نیز باید در نظر آورد. شاید شخصی ناشنوا شباهِ شنیداری «خار» و «خوار» را نشنود، اما بی‌گمان او هم‌گونی تصویری «خروس» و «خروش» را درک می‌کند. به حقیقت، در تاریخ ادبیات نیز جناس را به «مانند یک‌دیگر بگفتن و نبشتن» (وطواط، ۵) و «تماثل در کتابت و قرائت» (نجفقلی میرزا، ۱۱۵؛ و رامی، ۵) تعریف کرده‌اند و در زبان انگلیسی نیز از هومونیمی (homonymy) و پان (pun) و پاراگرام (paragram) و آنتاناکلاسیس (antanaclasis) و پارونوماس (paronomase) همین را خواسته‌اند (لمی، ۱۵۰؛ هاوکرافت، 35,111). درست است که تفتازانی (مختصر، ۳۴۹) «تشابه در لفظ» را در عبارت خطیب قزوینی، به «تشابه در تلفظ» تفسیر کرده، لیکن نباید از آن نتیجه گرفت که چون نگارش، از جنس تلفظ نیست پس جناسی در آن

نیست؛ زیرا با توضیحی که تفتازانی می‌دهد، معلوم می‌گردد که مقصود وی از ضرورت تشابه در تلفظ، خارج کردن «تشابه در معنی و وزن» از تعریف جناس است، نه خارج کردن «تشابه در کتابت» (نک. سیالکوتی، ۵۵۸) و دسوقی (ص ۴۱۲) تشابه در تلفظ را «هم‌شکل بودن دو لفظ در حروف» دانسته که قرائت و کتابت را هر دو، در بر می‌گیرد. بدین‌سان، اقتضای رعایت هنر خوش‌نویسی در کنار هنر موسیقی در ادبیات، آن است که «جناس محرف» را از «جناس ناقص» و «جناس لفظی» را از «جناس تام» متمایز کنند.

۵. توالی دو رکن جناس: دو لفظ متجانس باید با فاصله‌ای اندک در متنی یگانه

(جمله یا بیت) همراه هم باشد تا مشابهت را خواننده و شنونده احساس کند. بدین‌سان اگر لفظی در ابتدای کتاب در معنایی بکار رود و در پایان آن، در معنایی دیگر بیاید نبایدش جناس دانست؛ زیرا با بر هم خوردن توالی معقول دو رکن متجانس، تجانس مضمحل می‌گردد و آهنگ و جلوه آن به گوش و چشم نمی‌آید. بلاغتیان، در کنار هم بودن دو رکن جناس را بی فاصله یا با کمینه فاصله، جناس مکرر (= مُرَدَد، مُزْدَوِّج، مُرْقَص، مُجَنَّب) نامیده‌اند (صَفَدی، ۵۹؛ وطواط، ۹؛ همایی، ۵۸؛ حسینی نیشابوری، ۱۰۵) هم‌چون: «دستِ دلبر گیر و جای اندر کنارِ جوی (= نهر) جوی (= بیاب)» و «با چشمانی از سؤال و عسل». در عربی به «النَّبِيذُ بِغَيْرِ النَّعْمِ غَمٌّ، وَ بَغَيْرِ الدَّسَمِ سَمٌّ» (شراب بی موسیقی، اندوه است و بی کباب، سم) مثال زده‌اند (نجف‌قلی میرزا، ۱۱۹) با آن که جناسشان تام نیست. هم‌چنین از سکاکی و تفتازانی نقل کرده‌اند (گرکانی، ۲۱۵) که ضرورت نیست دو لفظ جناس مکرر در پایان کلام باشد و بدین‌سان «و جِئْتُكَ مِنْ سَبَأٍ بِنَبَأٍ يَقِينٍ» (نمل ۲۲/۲۷) دارای این جناس است. هم‌چنین آن‌جا که سجع و جناس نیز با هم قرین می‌شود (چون: یار سرگشته و یار برگشته) وطواط (ص ۵) و رادویانی (ص ۱۰) تحسینش کرده‌اند و آن را «التجنيس مع الترصيع» نامیده‌اند، ولی جرجانی، این سجع را خلاف سجویه طبع دانسته (ص ۶ و ۷) و بر آن است که «متکلم» نباید معنی را به سوی تجنیس و سجع بکشاند، بلکه «معنی» باید او را به سمت آن دو براند. در تأیید سخن جرجانی باید گفت آن‌جا که ضرورت سجع و قافیه و ردیف، سبب جناس شود زیبایی بی‌ریای تجنیس، مغلوب افسون جادویی ترصیع می‌گردد.

۶. زیباشناسی جناس: برخی (تجلیل، ۲۰) به‌ترین نوع جناس را جناس تام دانسته‌اند. نمی‌توان این سخن را باطل دانست؛ از آن که بدیع و بیان همواره از ساختارهای فرضیه‌ای سخن نمی‌گویند، بلکه از قابلیت‌های درون زبان بحث می‌کنند و آن نیز بسیار جاها امری ذوقی است. لیکن باید به جدّ، جناس تام را - به رغم نام ارزش‌گذارانه‌اش - بدوی‌ترین نوع آن دانست و جناس مطلق را (= جناس اشتقاق و شبه اشتقاق) نهایت و کمالش شمرد. جناس تام هم‌چون استعاره قریب است، زودیاب و تکراری، اما جناس مطلق هم‌چون استعاره بعید، دیریاب و بدیع می‌نماید. در جناس تام، شباهت‌ها روشن است و در جناس مطلق، پنهان و در ادبیات، نهانی‌ها زیباتر از آشکاره‌ها است. از این سبب است که تکرار جناس را در بیش از دو کلمه مکروه دانسته‌اند، مگر تکرار جناس مطلق را که شایسته‌اش شمرده‌اند (سُبکی، ۴۳۳). دانش بدیع را دانش زیباسازی سخن پس از رعایت مطابقت (معانی) و وضوح دلالت (بیان) دانسته‌اند (خطیب قزوینی، تلخیص، ۳۱۵). بدین‌سان بدیع نسبتی با دانش بیان نیز دارد و در آن، شدت وضوح و خفای معنی در زیبایی ظاهری آن نیز سهیم است. با این همه، نباید فراموش کرد که نوعی از جناس تام در این آشکارگی و نهانی معنی بسیار مؤثر است و آن، چنان‌که گذشت، استفاده از یک واژه در دو «سطح متفاوت» از معنی است نه در دو «معنی متفاوت»؛ باز بنگرید تأثیر واژه انسان را در این مثال: «ضرورت نیست که انسانی بزرگ باشی؛ فقط انسان بودن، کافی است».

۷. روان‌شناسی و جامعه‌شناسی جناس: جرجانی (ص ۳ تا ۱۰) اثر خود را با انتقادی تند از کسانی آغاز می‌کند که معنا را فدای لفظ کرده‌اند و برای صرف زیبایی موسیقی لفظ (جَرس لفظ) کلام خود را به تجنیس یا حشو آلوده می‌سازند. وی زیباترین نوع جناس را آن می‌داند که بی قصد و تعمد (تصنع) بیانش کرده باشند و در خدمت معنی باشد. بی‌گمان این تعمد با قصدی که ابن رشیق می‌گوید (ص ۳۳۰) متفاوت است؛ در نظر او گاه تجنیس بی قصد در سخن می‌آید، اما بیش‌تر سخن‌گویان، با قصد چنین می‌کنند، اما قصدی که قریحه و طبع، تأییدش می‌کند. پس مناسبت میان الفاظ، میل به شنیدن را می‌افزاید (سُبکی، ۴۱۲؛ و مدنی، ۲۳) لیکن باید این تناسب، خردپسند نیز باشد و گرنه تجنیس، سببی برای تعقید و استهجان است (ابن معتر، ۳۶۹). بدین‌سان، بر بنیاد قاعده «جنس رود سوی جنس»، کلمات نیز ناخودآگاه،

هم‌جنس خود را می‌یابند و با هم می‌نشینند و این جناس، شیرین‌ترین جناس‌هاست: «این تُرُشی‌ها همه، پیش تو ز آن جمع شد/ جنس رود سوی جنس، تُرُش رود با تُرُش» (مولانا). هم‌چنین تأثیر و تفریع جناس بر نفس مخاطب، مطلبی است شایسته تحقیقی روان‌شناختی. نویسندگانی انگلیسی زبان که در باب روابط خارج از نکاح مردان و زنان قلم زده، اگر نام مقاله خود را «parents or partners» (پدر و مادر، یا شریک جنسی) بنهد، بی‌گمان از آغاز به حاق معنی اشارتی کوبنده کرده؛ دو لفظی که با هم متجانس است، اما مفهومان فرسنگ‌ها از یک‌دیگر فاصله دارد.

نیز می‌توان با نگاه به شیوه‌های رایج جناس در هر عصر، آن دوره را جامعه‌شناسانه بررسی کرد؛ جناس تام و اعاده لفظ را در دوره خراسانی، که واژگان به کلیشه و تکرار گراییده، فراوان می‌توان یافت و جناس اشاره را در قرن هفتم که به ابهام متمایل است. زبان امروز اما، به جناس شبه اشتقاق و جناس مرفوع روی کرده است؛ زیرا گونه‌ای ابهام در دوران پسا مدرن فضیلت شده است. هم‌چنین اینک باشگاه‌هایی بزرگ در جهان برای جناس‌گویی برپا شده که آن را بر آن‌تر از شمشیر یافته‌اند (لیدر، 3). کِنِث بورک هم‌چنین جناس میان prince (شاهزاده) و principle (اصل) را در شعر انگلیسی، فراتر از تصادفی تاریخی دانسته است؛ در نظر وی این احساس که «اصل یک چیز را همواره برترین‌ها حکایت می‌کنند» آن‌گاه که در سطح طبقات اجتماعی نفوذ کند، سبب می‌گردد که شاهزادگان یا آخرین پلۀ نردبان اجتماع، اصل مرتبه بندی اجتماعی را (hierarchy) بیاد آورند (بورک، 148).

ب. اقسام جناس:

اگر دو لفظی که در معنا با یک‌دیگر مختلف است، در شش چیز (نوع حروف، تعداد آنها، شکل و هیأت و حرکتشان، نقطه، نگارش و ترتیب حروف) مشترک باشد، جناس، تام است و اگر در یکی از آن شش، با یک‌دیگر فرق کند، جناس را غیر تام نامیده‌اند. اما اگر اختلاف دو لفظ در بیش از یکی از آن شش امر باشد جناس، مطلق است.

۱. جناس تام: که «جناس کامل» نیز نامیده‌اندش (صَفَدی، ۷۰) دو لفظی است که در نوع و تعداد و حرکت و نگارش و نقطه و ترتیب حروف با یکدیگر متجانس است و در معنا مختلف؛ هم‌چون: بهرام که گور (گورخر) می‌گرفتی همه عمر/ دیدی که چگونه گور (قبر) بهرام گرفت. زیبایی جناس تام را در آن دانسته‌اند که در نظر نخست، شبیه‌اعاده و تکرار است، اما به حقیقت، برای افادهٔ معنی است (جرجانی، ۱۲؛ مغربی، ۴۱۹). اگر هر دو رکن جناس تام، اسم باشد «جناس مماثل» است (هم‌چون گور و گور) و ابن رشیق (ص ۳۲۱) به آن، «مماثله» گفته. اگر هر یک از دو رکن جناس، فعل یا یک جملهٔ تمام باشد نیز می‌توان آن را جناس تامِ مماثل دانست (فندرسکی، ۱۲۶) و برخی (شمیسا، ۶۹) آن را «روش جناس در کلام» نامیده‌اند: «آن یکی شیری است (حیوان درنده) اندر بادیه (بیابان) / آن یکی شیری است (شیر نوشیدنی) اندر بادیه (دیگ)».

اگر یکی از دو رکن جناس تام، اسم و دیگری فعل باشد «جناس مستوفاً» است (تفتازانی، مختصر، ۳۵۰) همچون شعر حافظ: «پدرم نیز بهشت (ضد دوزخ) ابد از دست بهشت (فرو گذاشت)». همچنین اگر یکی از دو لفظ متجانس، مفرد (بسیط) باشد و دیگری مرکب، به آن «جناس مرکب» یا «جناس ترکیب» می‌گویند. اکنون اگر دو لفظ جناس مرکب، در نگارش نیز شبیه هم باشد، «جناس مقرون» یا «جناس متشابه» است و گفته‌اند (ذکایی، ۱۸۴) در تمام ابیاتِ مثنویِ «سحر حلال» از اهلی شیرازی این جناس را می‌توان دید: خواجه در ابریشم و ما در گلیم (فرش) / عاقبت ای دل همه ما در گلیم (در گل هستیم). و اگر در نگارش متفاوت باشد (دلبری و دل بری / آی یارِ ما، عَیَّارِ ما) آن را جناس مفروق نامیده‌اند. در انگلیسی نیز به این جناس، جناس ترکیب (compound pun) گفته‌اند و sandwich (ساندویچ) و sand which (شنی که) را مثال زده‌اند. برخی (فضیلت، ۴۱؛ و شمیسا، ۵۳) جناس مرکب را «جناس تکیه» نامیده‌اند زیرا در «گلیم» نخست، تکیه و فشارِ کلام بر روی هجای دوم است و در «گلیم» دوم، بر روی هجای اول. لیکن باید گفت افزون بر آن که در جناس مستوفاً نیز گاه اختلاف در تکیه هست، در برخی از لهجه‌های پارسی، این اختلاف در تکیه از میان برمی‌خیزد؛ برای مثال، یزدیان تکیه را در هر دو «گلیم» بر روی هجای اول می‌نهند.

اگر لفظ، مرکب از یک کلمه و بخشی از کلمه‌ای دیگر باشد «جناس مَرْفُوع» (homographic=heteronymic pun) می‌نامندش (جرجانی، ۱۲؛ و تفتازانی، مختصر، ۳۵۱؛ خطیب، ایضاح، ۴۱۸): أ هذا مُصابٌ أم طعمٌ صابٌ؟ (آیا این نیشکر است یا مزه

صمغی تلخ؟). نجفقلی میرزا (ص ۱۱۹) این بیت را برای مرفو (رفو شده) مثال آورده: «از چه گاه غم نداری میلِ جام / توسنِ غم را به جامی کن لجام». در لطیفه‌های امروز، جناس مرکب و مرفو را بوفور می‌توان دید، چنان‌که می‌گویند: به کسی گفتند با «کتاب» جمله بساز و او گفت: «من که تاب دیدن تو را ندارم» (نیز واعظ کاشفی، ۸۷). اگر هر دو رکن جناس، مرکب باشد، آن را «جناس ملق» می‌نامند (گرکانی، ۲۱۳) و مدنی (ص ۳۲، ۳۳) آن را لطیف‌ترین و شیرین‌ترین و دشوارترین جناس‌ها دانسته و به «مجالِ سُجود فی مجالسِ جُود» (میدانِ سجده در محفلِ بخشش) و «أری قَدَمی أراقَ دَمی» (دیدم که اقدام من، خونم را می‌ریزد) مثال زده. در فارسی می‌توان به «پروای او / پَر، وای او» در این بیت (مولوی، مثنوی ۳۰/۱): «چون نباشد عشق را پروای او / او چو مرغی ماند بی پَر، وای او». زبان پیامک‌های امروز نیز در تلفن‌های همراه، گاه به این جناس شبیه است؛ چنان‌که مرسی را چنین می‌نویسند: mer30.

وطواط (ص ۶) ضرورت دیده که الفاظ جناس تام در کتابت نیز شبیه هم باشد و بدین‌سان شرط ششم را (یکسانی نگارش) به شرط‌های پنج‌گانه جناس تام می‌افزاید و جناس لفظی را از آن جدا می‌سازد. لیکن پذیرش کامل این سخن، سبب می‌گردد که کثیری از مثال‌های مرکب و مرفو و مفروق از گروه جناس تام بیرون رود و به جناس لفظی بپیوندد. اما به‌تر است فرق جناس لفظی را با جناس تام در خصیصه‌ای خوش‌نویسانه در زبان فارسی دانست و بدین‌سان آن را فقط به دو واژه بسیط محدود کرد.

از ابن اثیر (د ۶۳۰ ق، ؟ م) نقل کرده‌اند (صَفَدی، ۴۵) که جناس تام در قرآن فقط یک بار (روم ۵۵/۳۰) بکار رفته: یَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ (آن‌گاه که ساعت قیامت برپا شود گناه‌کاران سوگند می‌خورند که بیش از یک ساعت نخوابیده‌اند). لیکن صدر الدین مدنی (ص ۳۹) از ابن حَجَر (د ۸۵۲ ق/ ۱۴۴۹ م) نقل کرده که باری دیگر میان دو واژه «أبصار» (= چشم‌ها و عقل‌ها) در این آیه (نور ۲۴/۴۳ و ۴۴) جناس تام رخ نموده: يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ، ... إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لَأُولِي الْأَبْصَارِ (برق آن چشم‌ها را می‌رُبود و آن، برای خردمندان پندی بود). پیش از این گذشت که سُبکی (ص ۱۳) نیز در این آیه (احزاب ۳۷/۳۳) «و تَخَشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ» (تو از مردم می‌ترسی، اما به‌تر است از خدا بترسی) میان دو تَخَشَى، جناس تام دیده است؛ زیرا ترسیدن دوم با ترس نخست متفاوت است.

۲. جناس غیر تام: جناسی است که دو کلمه در یکی از شش امرِ نوع و تعداد و حرکت و نقطه و نگارش و ترتیبِ حروف با یکدیگر متفاوت است. بدین‌سان می‌توان این جناس‌ها را غیر تام شمرد:

الف. جناس مُحَرَّف (تحریف، مختلف): که دو کلمه متجانس فقط در حرکتِ حروف (هیأت و شکل، مصوّت کوتاه) متفاوت است و ضرورت است که دو واژه در تعداد نقطه، برابر باشد (تفتازانی، ۳۵۱؛ وطواط، ۶ و ۷؛ آملی، ۱۵؛ نویری، ۹۱؛ سبکی، ۴۳۳؛ خطیب، ایضاح، ۴۲۰) هم‌چون ذُرد و ذرد/ مِهر و مِهر/ مُردم و مُردم/ کُند و کُند/ گَزیده و گَزیده/ مُفَرَط و مُفَرَط (نزد سکاکی). بدین‌سان دو لفظ متجانس در جناس محرف، در نگارش یک‌سان و در تلفظ، متفاوت است. برخی (صفدی، ۴۸) جناس محرف را «جناس مغایر» و «جناس ناقص» نیز خوانده‌اند.

ب. جناس لفظی: عکس جناس محرف است (همایی، ۵۷)؛ یعنی در جناس لفظ، تلفظِ دو واژه متجانس یک‌سان، لیکن نگارش آنها متفاوت است: خوار و خار/ فطرت و فترت/ خورد و خُرد/ خاست و خواست/ سریر و صریر. از این جناس در زبان فارسی بسیار مثال‌ها می‌توان دید، اما در عربی، یافتن مثال برای آن سخت است؛ گاه به ناظره و ناضره / نظیر و نضیر مثال زده‌اند (نجفقلی میرزا، ۱۱۸؛ و تقوی، ۳۲۱) لیکن به حقیقت در عربی فصیح، تلفظ این دو متفاوت است (صفدی، ۷۱). مثال بسیار روشن جناس لفظی در عربی را می‌توان در «جناس تنوین» یافت (سبکی، ۴۳۲): شَجِيٌّ و شَجَن (جناس مقصور) و مطاعٍ و مطاعن (جناس منقوص) و در اشباعی که گاه در پایان ابیات عربی واقع می‌شود؛ ابن رشیق (ص ۳۲۸) بی آن که از جناس لفظی و تنوین نام ببرد، از اسقاطی یاد کرده که در خط ظاهر می‌شود و به دو بیت از شمس‌المعالی قابوس بن وشمگیر استناد کرده که در آن نَجْرٍ و نَجْرِي با یکدیگر جناس آمده است. مثال دیگر آن را گرگانی (ص ۲۱۷) از جناس میان جمع مؤنث و مصدر باب مفاعله آورده: جُبِلَتِ الْقُلُوبُ عَلَى مُعَادَاةِ الْمُعَادَاتِ (دل را بر آن سرشته‌اند که با چیزهای تکراری، دشمنی کند). در زبان انگلیسی نیز می‌توان مثال‌هایی فراوان از جناس لفظی یافت که به آن جناس هم‌صدا (homophonic pun) می‌گویند، هم‌چون prophet (پیامبر) و profit (سود).

ج. جناس زاید (= ناقص، مذئیل نزد سکاکی (ص ۴۲۹)): که بر بنیاد گفته رادویانی (ص ۱۴) آن را به تازی ستوده‌اند به غایت، دو کلمه متجانس است که فقط در تعداد حروف (صامت یا مصوّت بلند) متفاوت است. این حرف زاید یا یکی است و آن را نیز یا به آغاز کلمه اضافه کرده‌اند (جناس مزید، جناس مُرَدَّف و مُطَرَّف نزد نابلسی و

مدنی، جناس مختلف الاول، جناس مردوف) هم‌چون دام و مُدام/ کوه و شکوه/ صاف و مَصاف. برخی (سبکی، ۴۳۲) مثال‌هایی از قبیل نار و نور / شمال و شمیل را که در دو حرف مدّ و لین (مصوّت بلند) با یک‌دیگر مغایر است، «جناس مُعتلّ» نام نهاده‌اند و برخی (واعظ کاشفی، ۹۱) آن را «جناس لاحق مُعلّل» گفته‌اند (که در هر دو، حروف علّه هست) در برابر «جناس لاحق مصحّح» هم‌چون شادی و شاهی/ سعادت و سیادت (که حرف عله ندارد یا فقط یکی از آنها معتلّ است). ممکن است حرف زاید در وسط کلمه باشد (جناس میانه، مختلف الوسط) هم‌چون نرد و نَبرد/ قامت و قیامت / برق و بیرق، یا در پایان آن (جناس مذیل نزد خطیب و تفتازانی و گرکانی و مدنی، جناس مختلف الآخر، جناس مُطرّف نزد شمس قیس و فندرسکی) هم‌چون جام و جامه/ دست و دستان / ساق و ساقی. اگر حروف افزوده شده بیش از یکی باشد آن را گاه جناس مذیل یا مُرَقَل (مدنی، ۳۶) یا متّم (صَفَدی، ۶۲) نامیده‌اند چون جوا و جوانح/ نوی و نواب/ قنا و قنابل. اگر این حروف در آغاز باشد، «جناس متوّج» است همچون دون و گردون/ قوت و یاقوت/ کم و مستحکم در این عبارت از گلستان سعدی: «هیبت این، کم شود و جهل آن، مستحکم» (نک مدنی، ۳۵ و ۳۶؛ گرکانی، ۲۰۶؛ شمس قیس، ۳۰۴؛ فندرسکی، ۱۳۲؛ وطواط، ۱۰؛ و نجفقلی میرزا، ۱۱۶ تا ۱۲۰).

د. جناس تصریف (مضارع و لاحق): در این جناس، دو کلمه متجانس فقط از جهت نوع حروف با یک‌دیگر متغایر است. اکنون اگر این حروف متغایر و قریب المخرج باشد، «جناس مضارع» است، هم‌چون گام و کام (حروف کامی) میل و ویل/ بست و پست (حروف لبی) حالی و خالی (حروف حلقی) حُسن و حُزن (دندانی)؛ فردوسی می‌گوید (رستم و اسفندیار): «همی باسماں شد به پرّ عقاب/ به زاری به ساری فتاد اندر آب». رُمّانی مثال‌هایی از قبیل کزم و قزم/ ایمه و عیمه و غیمه را «مشاکله» نام نهاده و ابن رشیق (ص ۳۲۶) می‌گوید مقصود او مشاکله در لفظ است که با مشاکله در معنی متفاوت است. اگر حروف متغایر، بعیدالمخرج باشد، جناس را «جناس لاحق» نامیده‌اند، هم‌چون تخت و بخت/ رفیق و شفیق/ شهید و شدید/ تیغ و تیز. تفتازانی (مطول، ۳۵۷) از مثال خطیب قزوینی برای جناس لاحق (تَمَرَحُون و تَفَرَحُون) انتقاد کرده و می‌گوید: ممکن است نظری بر آن باشد که میم و فاء هر دو شَفَوی هستند. اختلاف در حرف آخر را وطواط (ص ۱۰) مطرّف نامیده و حسینی نیشابوری نیز (ص ۱۰۲) نقل کرده که تمامت اقسام مضارع را مطرّف می‌گویند (نیز همایی، ۵۶) و سکاکی (ص ۴۲۹) به صراحت، مضارع را به مطرّف عطف کرده. نُویری (ص ۹۴) و صَفَدی (ص ۶۲) مضارع مختلف الاخر را (امن و امر) «جناس مُطمّع» نام نهاده‌اند، چه مخاطب در این طمع

می‌بندد که کلمه‌ای مشابه قبل بشنود، اما در پایان بدان نمی‌رسد. جناس مضارع و لاحق را به موردی باید منحصر کرد که اختلاف دو حرف از جهت نقطه نباشد. بدین سان حالی و خالی/ بست و پست را به‌تر است جناس مصحف دانست. به بیانی دیگر، جناس مضارع و مصحف از آن سبب یک‌سان می‌شود که حروفِ قریب المخرج گاه از منظر خوش‌نویسی به هم شبیه است.

جناس مضارع و لاحق را برخی جناس تصریف نام نهاده‌اند (سبکی، ۴۳۳؛ نویری، ۹۶؛ ابوحیان، ۳۱۴؛ حسینی، ۱۰۴) و برخی (صفدی، ۶۷) جناس مشوْش. لیکن بر بنیاد نقل دیگر بلاغتیان (سکاکی، ۴۳۰؛ نویری، ۹۴؛ حسینی، ۱۰۹؛ طیبی، ۴۰۸) جناس مشوْش، جناسی است که ممکن بود به دو نوع از جناس شبیه باشد، ولی چنین نشده است. هم‌چون دو کلمه با دو حرف مختلف در وسط چون بلاغت و براعت؛ اگر عین الفعل دو کلمه متحد بود، جناس از نوع تصحیف بود و اگر لام الفعلشان متفق می‌شد، جناس به مضارع مبدل می‌گشت. بسیاری از جناس‌ها در ادبیات فارسی مشوْش است؛ برای مثال، شاملو (قطع‌نامه، سرود مردی که خودش را کشته است) می‌گوید: «نه خنجری باشیم بر خنجره شان»؛ اگر واژه نخست، «خنجره» بود جناس، مصحف بود و اگر واژه دوم، «خنجره» بود، جناس تصریف. هم‌چنین همو (از هوا و آینه‌ها، ۱۸۴) می‌گوید: «در کنار تو، خود را من، کودکانه در جامه نودوز نوروژی خویش می‌یابم»؛ اگر لفظ نخست، «نوروز» بود، جناس ناقص بود و اگر لفظ دوم، «نودوز» بود، جناسشان از نوع مضارع می‌گشت. نیز وقتی فردوسی (رستم و اسفندیار) می‌گوید: «وگر خود نکشتی (بوجود نمی‌آورد) پدر مرا/ نکشتی به جاماسب بد، اخترا» اگر مجانست میان «نکشتی» و «نکشتی» بود، محرفش باید می‌نامیدند و اگر میان «نکشتی» و «نکشتی»، جناس مضارع. ازین گونه است «اگر رفیق شفیقی درست پیمان باش». به‌تر است جناس مشوْش را جناس شبه اشتقاق بدانیم.

۵. جناس مُصَحَّف (جناس خطّی، جناس خط، جناس نقطه، صنعت مضارعه و مشاکله) جناس دو کلمه است که در شکل حروف متفق است و در نقطه، متفاوت (وطواط، ۱۰ و ۱۱؛ همایی، ۵۷؛ تفتازانی، مطول، ۳۵۸؛ گرکانی، ۲۱۳؛ تاج الحلاوی، ص ۱۳) هم‌چون بساط و نشاط/ یسقینی و یشفینی/ تاریک و باریک/ نوشیدن و بوسیدن/ بوسه و توشه. این جناس، قرابتی با مضارع و لاحق دارد، لیکن در جناس مضارع و لاحق، هم تفاوت حرف هست و هم ظاهر کتابتشان متفاوت است، اما آن‌جا که با وجود تفاوت حروف، ظاهر نگارششان بی نقطه، یک‌سان است، جناس از نوع مصحف است. بدین‌سان باید «جَنّه» و «جَبّه» را جناس مصحف دانست، اگرچه تفتازانی (مطول، ۳۵۶)

آن را جناس لاحق دانسته. در هر مورد که دو چیز را بتوان یک‌سان نوشت در زبان انگلیسی به آن، جناس خط شناسانه (graphological pun) یا جناس دیداری و عینی (= shape poetry = visual pun = canting arms = concrete poetry) می‌گویند. گاهی جناس مصحف را به معما بدل کرده‌اند و «مسعود» را با «متی یعود» (کی باز می‌گردد) جناس خط دانسته‌اند (مطول، ۳۵۸)، زیرا اگر کلمات در نگارش به هم وصل شود شبیه هم می‌شود: «مسعود متییعود». هم‌چنین گفته‌اند از ادیبی پرسیدند: «استنصیح ثقّه، أیشَ تصحیفه؟» (این جمله که «از انسانی مطمئن پند بپذیر» تصحیفش کجاست؟) و او در پاسخ گفت: «أیتّ بتصحیفه» (هم اکنون تصحیفش را خود آوردی) که هر سه جمله را می‌توان در حالت متصل چنین نوشت: «أیتّبتصحیفه». اما به حقیقت، امروز چنین نگارشی مرسوم نیست و حتی خوش‌نویسان برای بر سر هم نوشتن چنین جمله‌هایی هریک را به شیوه‌ای متفاوت می‌نویسند، نه یک‌سان. برخی (به نقل از حسینی نیشابوری، ۱۰۸) تجنیس خطی را «تجنیس مُتئم» (توأمان) نامیده‌اند.

و. جناس قلب (جناس عکس = palindrom = acrostic): اختلاف دو کلمه متجانس است در ترتیب حروف (نویری، ۹۷؛ کادن، ۴۷۶؛ همایی، ۶۵؛ شمیسا، ۶۶ و ۶۷؛ حسینی، ۱۰۴) و آن، یا به صورت «قلب کل» است چون جنگ و گنج/ تاریخ و خیرات/ کاخ و خاک، یا به صورت «قلب بعض» هم‌چون شاعر و شارع/ رقیب و قریب/ رحیم و حریم/ سبحان و سبحان. به حقیقت چنان‌که در گفتار ضرورت وجود دو واژه صریح گذشت، باید جناس قلب را جناس شبه اشتقاق دانست؛ زیرا شنونده در نخستین مواجهه با آن دو کلمه، شباهت آن را حس می‌کند، اما در نمی‌یابد که آن دو، عکس یک‌دیگر است: عقرب و برقع/ بابک و کباب. صفدی (ص ۷۰) جناس قلب را «جناس مخالف» نامیده و گاهی جناس قلبی را که در اول و آخر بیت بیاید «جناس مُجَنَح» گفته‌اند.

۳. جناس مطلق (جناس اشتقاق و شبه اشتقاق، جناس ریشه، جناس مقارب = anagram = polyptoton = adnominatio = paragmenon): که ابن رشیق (ص ۳۲۴) نام‌گذاریش را به تجنیس مطلق از آن جرجانی دانسته، بی‌گمان شریف‌ترین نوع جناس است و آن را به دو گروه تقسیم کرده‌اند: جناس اشتقاق و جناس شبه اشتقاق که دومی را باید از نخستین، از جهت موسیقی زیباتر دانست. جناس اشتقاق (اقتضاب) که از صنایع مرغوبه‌اش دانسته‌اند (واعظ کاشفی، ۹۱) جناسی است میان دو کلمه از ریشه واحد، هم‌چون حَرَم و تحریم (املی، ۱۱۸؛ شمیسا، ۶۰). ابوهلال (ص ۳۵۳) تجنیس اشتقاق را متجانس بودن لفظی با دیگری در تألیف حروف

می‌داند و یکی از اقسام آن را تجانس از جهت لفظ و اشتقاق معنا. وطواط (ص ۱۲) جناس دانستن اشتقاق را به بلغا نسبت داده و خطیب (ایضاح، ۴۳۰ تا ۴۳۲) اشتقاق و شبه اشتقاق را ملحق به جناس دانسته، ولی از شیخ صفی الدین نیز در شرح بدیعیه آورده‌اند (مدنی، ۲۸) که اشتقاق، تجنیس نیست و باقلانی (ص ۱۲۷) از این سخن انتقاد کرده که مجانست، اشتراک دو لفظ در اشتقاقشان باشد. جناس شبه اشتقاق (مُشابه، مُغایر) میان دو واژه‌ای است که از یک‌دیگر مشتق نشده است، لیکن به گونه‌ای با هم شباهت دارد زیرا حروفی که در یکی هست در دیگری هم هست (نویری، ۹۵؛ تفتازانی، مختصر، ۳۵۴ و ۳۵۵). حسینی نیشابوری (ص ۱۱۰) این جناس را آوردن الفاظی می‌داند که در بادئ‌الرأی چنان نماید که میان ایشان اشتقاق است و فی الواقع نباشد. هم‌چون آیه (یوسف ۸۴/۱۲) «یا أَسْفًا علی یُوسُفَ» (دریغا یوسف) که نمی‌توان تجانس «أَسْف و یُوسُف» را انکار کرد گرچه از یک ریشه نیستند؛ تجانسی که زمخشری مطبوع و نو دانسته (به نقل از ابوحیان، ۳۱۴).

تفتازانی (مطول، ۳۵۸) می‌گوید مقصود از شبه اشتقاق، اشتقاق کبیر نیست؛ زیرا اشتقاق کبیر، اتفاق در حروف اصلی است بی رعایت ترتیب، هم‌چون قمر و رقم و مرق (سکاکی، ۱۵). اما باید گفت که گرچه هر جناس شبه اشتقاق، اشتقاق کبیر نیست ولی بسیاری از اشتقاق‌های کبیر را می‌توان شبه اشتقاق دانست. تفتازانی (ص ۳۵۶) بر آن است که اگر اختلاف میان دو لفظ در دو چیز از چهار امر (نوع، تعداد، هیأت و ترتیب) باشد هرگز تشابهی محقق نخواهد شد. لیکن باید گفت جناس مطلق درست همان دو لفظی است که بیش‌تر، در بیش از دو مورد با یک‌دیگر متفاوت است، اما خواننده درباره آنها احساسی از یگانگی دارد. درست به همین دلیل باید جناس مشوئش را جناس شبه اشتقاق دانست. از سکاکی نقل کرده‌اند (مدنی، ۲۸) که تجنیس شبه اشتقاق را تجنیس مشابَهت نامیده و صَفَدی (ص ۷۵) آن را جناس مقارب نام نهاده. رادیانی (ص ۲۰ تا ۲۲) جناس شبه اشتقاق را مُقْتَضَب (بازبریده) نامیده و به «زلزله» و «زلال» / «بدر منیر» و «مبادرت» مثال زده.

شاید بتوان گفت متقدمان وقتی سخن از جناس می‌گفتند، بیش‌تر، همین نوع مطلق را در نظر داشته‌اند و نخستین مثالی که ابو هلال عسکری (ص ۳۵۳) و ابن معتر (ص ۲۵) برای تجنیس می‌آورند از نوع مطلق است: «یوماً خَلَجَت علی الخلیج نُفوسَهُم» (آن گاه که آنان را به سوی خلیج کشیدی). و ابن رشیق (ص ۳۲۳) جناسی را که دو کلمه در حروف متفق‌اند نه در وزن، «جناس مُحَقَّق» می‌نامد، اگرچه به اشتقاقی واحد برنگردند؛ او به «انف» و «أَنف» مثال می‌زند و از قدامه نقل می‌کند که این جناس

برترین جناس‌هاست. حتی بر بنیاد نقل صفدی (ص ۳۴) از قدامه، وی جناس را اشتراک معانی در الفاظ متجانس بر وجه اشتقاق می‌دانسته است.

از رمانی نقل کرده‌اند (ابن رشیق، ۳۳۲) که هر تصرف در لفظ را نباید جناس دانست و بدین‌سان وی، هم‌راهی قرب و اقتراب/ طلوع و مطلع را جناس ندانسته. ابو هلال نیز (ص ۳۵۴) صرف کردن کلمات را تجنیس نمی‌داند؛ بدین‌سان از اصمعی انتقاد می‌کند که هر اسم فاعل و اسم مفعولی را هم‌چون مطیع و مستطیع/ آمر و امیر/ حلم و حلیم/ جاهل و جهل تجنیس پنداشته. هم‌چنین وی شباهت میان ظالم و مظلوم/ محترس و حارس را فقط تفاوت از جهت تصریف می‌داند نه تجنیس. اما ابو هلال آیه (نجم ۵۷/۵۳) «أَزِفَتْ الْأَزِفَةَ» (رستاخیز نزدیک شد) را تجنیس می‌داند چه به رغم اشتقاق صرفیشان، آزفه در معنی خاص خود (قیامت) بکار رفته. نیز در آیه (نور ۳۷/۲۴) «يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ» (روزی که دل‌ها و چشم‌ها منقلب می‌شود، جناسی شایسته میان دو کلمه است، زیرا قلب در معنای خاص خود (دل) استفاده شده نه در معنی انقلاب. نیز ابوهلال این آیات و احادیث و سخن‌ها را مثال‌هایی خوب برای جناس اشتقاق می‌شمرد: «الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَ يَدِهِ (مسلمان کسی است که مسلمانان از دست و زبانش سالم بمانند) / وَجَّهَتْ وَجْهِي (روی خود را برگردانیدم؛ إِنْعام ۷۹/۶) / حاجت و حجت/ و سخن شافعی (د ۲۴۰ ق/ ۸۲۰ م) درباره شراب: «أَجْمَعَ أَهْلُ الْحَرَمَيْنِ عَلَى تَحْرِيمِهِ (اهل مکه و مدینه بر حرام بودنش اجماع کرده‌اند) / فَأَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَيِّمِ (روی خود را به سوی کیش استوار، راست کن؛ روم ۴۳/۳۰).

در زبان فرانسه نیز میان le polyptote و la derivation فرق گذاشته‌اند؛ دومی تصریف ساده فعل است و اولی جناس اشتقاق (هاوگرافت، 30,32,33,70). بدین‌سان نباید غم و غمخوار/خواهش و خواهنده را که از صرف ساده یک کلمه حاصل شده است، جناس شمرده؛ گرچه این خلط میان اشتقاق صرفی و بدیعی را می‌توان در بسیاری از مراجع اصیل بلاغت یافت.

از نمونه‌های زیبای جناس اشتقاق می‌توان به «شرح و شرحه» در این بیت از مولانا (مثنوی ۳/۱) مثال زد: «سینه خواهم شرحه شرحه از فراق/ تا بگویم شرح درد اشتیاق»؛ و «مَحْيَا وَ مُحَيًّا» در این مصرع از حافظ: «أَرَى مَاثِرَ مَحْيَا فِي مُحْيَاكِ» (در چهره‌ات آثار زندگیم را می‌بینم)؛ و گفته سعدی (گلستان، ص ۱۰۷): «به حکم ضرورت با ضریبی (نابینایی) عقد نکاحش بستند»؛ یا باز گفته همو (ص ۱۶۵): «با پرده معصومی دریده، یا کفی از معصم (مچ) بریده»؛ و آیه قرآن (واقعه ۴۲/۵۶، ۴۳) «فِي سَمُومٍ وَ حَمِيمٍ، وَ ظِلٍّ مِّنْ يَحْمُومٍ» (در آتش و آبی جوشان، و سایه‌ای از دود سیاه)؛ و

سروده حافظ: گفتم گره نگشوده‌ای زان طره تا من بوده‌ام/ گفتم منش فرموده‌ام تا با تو طراری کند؛ و آیه قرآن (اعراف ۴۶/۷): «وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كَلًّا بِسِيْمَاهُمْ» (و بر اعراف مردانیند که هر یک را به چهره‌اش می‌شناسند)؛ و سخن مولانا (مثنوی ۱۰۴۷/۱): «در بیان این سه کم جنبان لبّت/ از ذهاب و از ذهب وز مذهبت».

اما لطافت جناس شبه اشتقاق حتی از جناس اشتقاق بیش‌تر است، بدان شرط که به تکلف، مشابه‌ها را نیابند و آن را به جریان ذهن خود بسپارند؛ هم‌چون گفته علی (به نقل از شریف رضی، ص ۳۷۲) خطاب به دنیا: عُرِّي غَيْرِي (غیر از مرا بفریب)؛ و همو (ص ۱۸۰): «و ما أهدد بالحرب و لا أرهب بالضرب» (مرا از جنگ نترسانده‌اند و از ضربت تیغ نهراسانده‌اند)؛ و همو (نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴): «والله لقد رأيت عقیلاً و قد أملق»؛ و همو (خطبه ۲۷): «يُغَارُ عَلَيْكُمْ و لا تُغَيِّرُونَ»؛ و همو (قصار ۹۵): «لَا يَقِلُّ عَمَلٌ مَعَ التَّقْوَى و كَيْفَ يَقِلُّ مَا يُتَّقَلُ؟»؛ و سهراب سپهری (صدای پای آب): «بگذاریم بلوغ زیر هر بوته که می‌خواهد بیتوته کند»؛ و سروده شاملو (باغ آینه، ص ۱۱۹): «جراحات آجرها را مرهم سبز برگ شفا بخشیده است»؛ و باز همو (از هوا... ص ۱۴۷): «بر شرب بی پولک شب، شرابه‌های بی دریغ باران»؛ و سهراب سپهری: «من با تاب، من با تب، خانه‌ای در طرف دیگر شب ساختم»؛ و آیه قرآن (توبه ۹/۶۱): «يُؤذُونَ النَّبِيَّ و يَقُولُونَ هُوَ أَذُنٌ» (پیامبر را می‌آزارند و می‌گویند او گوش است)؛ و (واقعه ۵۶/۶۹): «أَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ» (آیا باران را شما از ابر می‌فرستید یا ما؟)؛ و (مریم ۲/۱۹): «ذَكَرُ رَحْمَةً رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا» (یادآوری رحمت خدایت از زکریا)؛ و (کهف ۳۵/۱۸): «مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا» (نمی‌پندارم که این هرگز نابود شود)؛ و (فاطر ۳۵/۴۲): «لِيَكُونَنَّ أَهْدَى مِنَ إِحْدَى الْأُمَمِ» (تا راه یابنده‌تر از یکی از امته‌ها باشد)؛ و (ماعون ۷/۱۰۷): «و يَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ» (و باز دارند خیر را)؛ و (بقره ۸۱/۲): «و أَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ» (و گناهش فرایش گرفت)؛ و «و أَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ» (نمل، ۴۴)؛ و «وَلَوْلِكَ الَّذِينَ أَبْسَلُوا بِمَا كَسَبُوا» (انعام ۷۰)؛ و سخن پیامبر (به نقل از شمس، ص ۱۳۶): «البركة مع أكابرکم» (برکت با بزرگان شماست)؛ و مولانا (غزلیات، ص ۱۰۶): «ما به دريوزة حُسن تو ز دور آمده‌ایم»؛ و همو: «کلاه رفعت و تاج سلیمان/ به هر گل کی رسد حاشا و کلاً»؛ و مولانا (مثنوی، ۲۰۸۷/۶): «هرکسی بر طینت خود می‌تند»؛ و همو (مثنوی، ۲۰۷۷/۶): «سجده آرد مغز را پیوست، پوست»؛ و همو (۸۰۲/۱): «اندر آییند ای همه پروانه وار/ اندرین بهره که دارد صد بهار»؛ و همو (مثنوی): «در حقیقت، مادح ماه است او»؛ و شیخ اشراق (عقل سرخ، ص): «ای فرزند؛ این خطاب، به خطاست» و سعدی (گلستان، ص ۱۶۶): «اغلب تهی‌دستان دامن عصمت به معصیت آلاینند»؛ و همو

(بوستان، ص ۵۲): «بَرَدِ مرغِ دون، دانه از پیش مور»؛ و همو (بوستان، ص ۱۶۰): «مناخر به انگشت کوچک بخار»؛ و همو (بوستان، ص ۳۶): «به اعزاز دین، آب غُزَا بُرد»؛ و حافظ: «شرح این غصه مگر شمع برآرد به زبان/ ورنه پروانه ندارد به سخن پروایی».

نتیجه

جناس مطلق (جناس اشتقاق و شبه اشتقاق) بی گمان شریف ترین نوع جناس است و جناس شبه اشتقاق را باید از جناس اشتقاق از جهت موسیقی، زیباتر دانست. متقدمان نیز وقتی سخن از جناس می‌گفتند، بیش‌تر همین نوع مطلق را در نظر داشته‌اند لیکن صرفِ صرفِ کردن کلمات را تجنیس نمی‌نامیدند و سرانجام در این جا نیز مخفی بودن مجانست‌ها راز زیبایی جناس است. هم‌چنان سؤال‌هایی باقی است: آیا می‌توان از جناسی یاد کرد که تناسب دو واژه از طریق ضدیتشان باشد نه مجانستشان؟ و آیا جناس رابطه‌ای است لفظی یا نسبتی لفظی/ معنایی؟

کتابنامه

- آملی، شمس‌الدین محمد بن محمود، *نفایس الفنون فی عرایس العیون*، اسلامیه، ۱۳۷۷ ق.
- ابن رشیق، ابو علی الحسن، *العمده*، به کوشش محمد محیی‌الدین عبدالحمید، الجزء الاول، بیروت، دار الجیل، ۱۹۷۲ م.
- ابن قتیبه، مقدمه *کتاب الشعر و الشعراء ابن قتیبه در آیین نقد ادبی*، با تعلیقات گود فروا دومونبین، ترجمه آذرنوش، تهران، ۱۳۶۳.
- ابن معتر، عبدالله، *کتاب البدیع*، به کوشش اغناطیوس کراتشکوفسکی، بغداد، ۱۹۷۹ م.
- ابوحیان اندلسی، محمد بن یوسف، *البحر المحیط فی التفسیر*، الجزئ السادس، به کوشش زهیر جمید، بیروت، دارالفکر، ۱۹۹۲ م.
- ابو هلال عسکری، *کتاب الصناعتین (الکتابه و الشعر)*، به کوشش مفید قمیحه، بیروت، ۱۹۸۸ م.
- باقلانی، ابوبکر محمد بن طیب، *اعجاز القرآن*، به کوشش احمد صقر، مصر، دار المعارف.
- تاج الحلاوی، علی بن محمد، *دقایق الشعر*، به کوشش سید محمد کاظم امام، دانشگاه تهران، بی تاریخ.
- تجلیل، جلیل، *جناس در پهنه ادب فارسی*، تهران، ۱۳۷۱ ش.

- تفتازانی، سعد الدین مسعود بن عمر، *مختصر المعانی*، قاهره، ۱۹۶۵ م.
- تفتازانی، سعد الدین مسعود بن عمر، *المطوّل*، چاپ سنگی، به خط عبدالرحیم، ۱۳۷۴ ق.
- جرجانی، عبدالقاهر، *اسرار البلاغه*، به کوشش سید محمدرضا رشید رضا، بیروت، ۱۹۸۸ م.
- حسینی نیشابوری، امیر برهان الدین عطاء الله، *بدايع الصنایع*، به کوشش رحیم مسلمانیان و ناصر رحیمی، تهران، ۱۳۸۴ ش.
- خطیب قزوینی، محمد بن عبدالرحمان، *الایضاح*، در ضمن کتاب *شروح التلخیص*، جلد ۴، نشر آدب الحوزه، بی تاریخ.
- خطیب قزوینی، محمد بن عبدالرحمان، *تلخیص المفتاح*، قاهره، ۱۹۶۵ م.
- دسوقی، حاشیه علی شرح السعد، در ضمن کتاب *شروح التلخیص*، جلد ۴، نشر آدب الحوزه، بی تاریخ.
- ذکایی بیضایی، نعمت الله، *علم بدیع، قافیہ و انواع شعر*، انتشارات علمی، ۱۳۴۴ ش.
- رامی تبریزی، شرف الدین حسن، *حقایق الحدایق*، به کوشش محمد کاظم امام، تهران، ۱۳۴۱ ش.
- زبیدی، محمد مرتضی الحسینی، *تاج العروس من جواهر القاموس*، ج ۱۵، به کوشش ابراهیم التریزی، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۹۷۵ م.
- سبکی، بهاء الدین، *عروس الأفرح فی شرح تلخیص المفتاح*، در ضمن کتاب *شروح التلخیص*، جلد ۴، نشر آدب الحوزه، بی تاریخ.
- سعدی، گلستان، به کوشش غلامحسین یوسفی، تهران، ۱۳۸۱ ش.
- سکاکی، ابویعقوب یوسف، *مفتاح العلوم*، به کوشش نعیم زرزور، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۸۳ م، ۱۴۰۳ ق.
- سیالکوتی، عبدالحکیم، *حاشیة السیالکوتی علی کتاب المطول*، استانبول، ۱۳۱۱ ق.
- شریف رضی، *نهج البلاغه*، به کوشش جعفر شهیدی، تهران، ۱۳۶۸ ش.
- شمس قیس رازی، *المعجم فی معاییر اشعار العجم*، به کوشش سیروس شمیسا، تهران، ۱۳۷۳ ش.
- شاملو، احمد، *از هوا و آینه‌ها*، تهران، انتشارات اشرفی، ۱۳۵۶ ش.
- شمیسا، سیروس، *نگاهی تازه به بدیع*، تهران، ۱۳۸۶ ش.
- صفّدی، صلاح الدین خلیل بن ایبک، *جنان الجناس*، به کوشش سمیر حسین حلبی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۸۷ م.
- طیبی، شرف الدین حسین، *التبیان فی البیان*، به کوشش توفیق الفیل و عبد اللطیف لطف الله، کویت، ۱۹۸۶ م.
- فضیلت، محمود، *آرایه‌های ادبی در زبان فارسی*، تهران، ۱۳۷۱ ش.
- فندرسکی میرزا ابوطالب، *رساله بیان و بدیع*، به کوشش مریم روضاتیان، تهران، ۱۳۸۱.

- گرکانی، محمد حسین شمس العلماء، *بدع البدایع*، به کوشش هاشمی، احمد، *جواهر البلاغه*، لبنان، دار أحياء التراث العربی، ۱۳۵۸ ق.
- مدنی، صدرالدین، *انوار الربیع فی علم البدیع*، چاپ سنگی، بی تاریخ.
- مغربی، ابن یعقوب، *مواهب المفتاح فی شرح تلخیص المفتاح*، در ضمن کتاب شروح التلخیص، جلد ۴، نشر أدب الحوزه، بی تاریخ.
- مولوی، جلال الدین محمد، *غزلیات شمس*، به کوشش فروزانفر، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۸ ش.
- مولوی، جلال الدین محمد، *مثنوی معنوی*، به کوشش نیکلسون، چاپ لیدن.
- نجفقلی میرزا، آقا سردار، *دره نجفی*، به کوشش حسین آهی، بی تاریخ.
- نویری، شهاب الدین احمد بن عبدالوهاب، *نهاية الأرب فی فنون الأدب*، السفر السابع، قاهره، دارالکتب المصریه، ۱۹۲۹ م.
- واعظ کاشفی، کمال الدین حسین، *بدیع الافکار فی صنایع الاشعار*، به کوشش میر جلال الدین کزازی، تهران، ۱۳۶۹ ش.
- وطواط، رشید، *حدایق السحر فی دقائق الشعر*، به کوشش عباس اقبال اشتهیانی، تهران، ۱۳۰۸ ق.
- هاشمی، احمد، *جواهر البلاغه*، لبنان، دار إحياء التراث العربی، ۱۳۵۸ ق.
- همایی، جلال الدین، *فنون بلاغت و صناعات ادبی*، تهران، ۱۳۶۴ ش.
- Beitzel, Barry, Exodus 3: 14 and the divine name: *A case of Biblical paronomasia*, Trinity Journal, 1980.
- Burke, Kenneth, *A Rhetoric of Motives*, University of California Press, 1969.
- Cuddon, J,A, *A dictionary of literary terms*, Great Britain, 1984.
- Hawcroft, Michael, *Rhetoric: Reading in French Litterature*, Oxford university Press, 1999.
- Lamy, Bernard, *La rhetorique, ou l'art de parler*, Sixiem edition.
- Lederer. Richard, *Get thee to a punnery*, USA, Wrick and company, 2006.
- Richards, Jenifer, *Rhetoric*, USA, Canada, Routledge, 2008.